

کاشمش

گلشن مهر شناسنامه گلستان است

چهارشنبه ۲۰ خرداد ماه ۱۴۰۵ / سال بیست و هفتم / شماره ۸ / ۳۱۸۸ / صفحه ۲۵۰۰۰ / تومان

۳



پرواز بیکرانه

روایتی از زندگی خلبان شهید ایران زمین مجتبی کبابی

۳



گره‌های فرش ترکمن در انتظار گشایش بازار

۵۴



ادبیات کودک و نوجوان

تابلوساز علی پور

مجری انواع تابلوهای تبلیغاتی...

گرگان، بلوار مدرس، نبش مدرس ۹

تلفن: ۰۹۱۱۵۶۷۱۳۶۹ تماس: ۰۹۱۱۵۶۷۱۳۶۹

یادداشت اول

زیستن پس از بحران

با مسوولیت سردبیر

در روزهایی که صدای جنگ، نااطمینانی و اضطراب بر فضای اجتماعی ایران سایه انداخته، بیش از هر زمان دیگری مفهوم سبک زندگی آگاهانه اهمیت پیدا کرده است. جامعه‌ای که سال‌ها با فشارهای اقتصادی، تحریم، تورم و بی‌ثباتی دست‌وپنجه نرم کرده، اکنون با تجربه‌ای تازه از ناامنی روانی و نگرانی جمعی روبه‌رو شده است؛ تجربه‌ای که بی‌تردید شیوه زیستن مردم را تغییر خواهد داد. اما تاریخ نشان داده انسان، موجود سازگار و باآفرین است. همان‌گونه که فری پس از آگاهی از ابتلا به دیابت درمی‌یابد که بیماری پایان زندگی نیست، بلکه آغاز نوعی زندگی دقیق‌تر، مسئولانه‌تر و آگاهانه‌تر است، جامعه نیز می‌تواند در مواجهه با بحران، به بازتعریف کیفیت زیستن خود برسد. جنگ، هرچند تلخ و ویرانگر، گاه انسان را وادار می‌کند ضرورت بازنگری در عادت‌ها، اولویت‌ها و مصرف‌گرایی افراطی را جدی‌تر ببیند. سبک زندگی آگاهانه در چنین شرایطی یعنی بازگشت به اصل ضرورت‌ها؛ یعنی فهم این واقعیت که امنیت روانی، سلامت خانواده، همبستگی اجتماعی و آرامش ذهنی، ارزشی فراتر از نمایش ثروت و رقابت‌های فرساینده اقتصادی دارند. مردمی که روزگاری خرید بیشتر را نشانه رفاه می‌دانستند، امروز بیش از گذشته به مدیریت منابع، پس‌انداز، مهارت‌آموزی، تاب‌آوری روانی و روابط انسانی پایدار فکر می‌کنند. در شرایط سخت اقتصادی، جامعه ناچار است میان خواستن و نیاز داشتن مرز تازه‌ای ترسیم کند. این تغییر اگرچه در ظاهر ناشی از اجبار است، اما می‌تواند به بلوغ اجتماعی منجر شود. تجربه بحران‌ها در بسیاری از کشورها نشان داده ملت‌هایی که از دل دشواری‌ها عبور کرده‌اند، در نهایت به نوعی از خودآگاهی جمعی رسیده‌اند؛ خودآگاهی‌ای که مصرف کمتر، مسوولیت‌پذیری بیشتر و همدلی عمیق‌تر را به همراه داشته است. امروز ایران بیش از هر چیز به بازسازی روحیه اجتماعی نیاز دارد. جامعه خسته از فشارهای متوالی، برای ادامه مسیر ناچار است معنای تازه‌ای برای امید پیدا کند. امیدی نه از جنس شعار، بلکه برخاسته از واقع‌بینی، مهارت‌سازی و پذیرش تغییر. زندگی آگاهانه، نسخه‌ای لوکس برای روزهای آرام نیست؛ ضرورتی حیاتی برای روزگار بحران است. شاید جنگ بسیاری از معادلات را تغییر دهد، اما اگر انسان بتواند در دل این تاریکی، شیوه‌ای مسئولانه‌تر برای زیستن بیابد، بحران نه تنها ویرانگر نخواهد بود؛ بلکه می‌تواند آغاز فصلی تازه از بلوغ فردی و اجتماعی باشد.



طرح سالم‌سازی دریا اجرا می‌شود

« ۸ »



صادرات سیب‌زمینی نسخه موفق برای حمایت از کشاورزان

« ۸ »



۳۰۰۰ مترمربع فضای ورزشی افتتاح شد

« ۷ »

تورم افسار گسیخته

تورم در گلستان به مرز سه‌رقمی شدن رسید



فاطمه سراوانی - تازه‌ترین آمارهای تورم نشان می‌دهد فشار گرانی در برخی استان‌های کشور به سطحی رسیده که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت. در میان همه استان‌ها، گلستان با ثبت تورم نقطه‌به‌نقطه ۹۹.۶ درصدی بیش از سایر مناطق جلب توجه کرده است؛ رقمی که تنها چند دهم درصد با تورم سه‌رقمی فاصله دارد. تورم نقطه‌به‌نقطه بیانگر میزان افزایش قیمت کالاها و خدمات نسبت به مدت مشابه سال قبل است. به زبان ساده، وقتی این شاخص به حدود ۱۰۰ درصد می‌رسد، یعنی خانوارها برای خرید بسیاری از کالاها و خدمات باید تقریباً دو برابر سال گذشته هزینه کنند. موضوعی که برای خانواده‌های دارای درآمد ثابت، فشار قابل توجهی ایجاد می‌کند. آنچه وضعیت گلستان را برجسته‌تر می‌کند، فاصله محسوس آن با میانگین کشوری است. در حالی که تورم نقطه‌به‌نقطه کشور حدود ۸۴ درصد گزارش شده، این شاخص در گلستان بیش از ۱۵ واحد درصد بالاتر قرار دارد. همین

رویه‌رو شوند. کارشناسان اقتصادی معتقدند تداوم تورم‌های بالا تنها به کاهش قدرت خرید محدود نمی‌شود. در چنین شرایطی، برنامه‌ریزی مالی برای خانواده‌ها سخت‌تر می‌شود و نااطمینانی نسبت به آینده افزایش پیدا می‌کند. این وضعیت می‌تواند بر تصمیم‌های اقتصادی مردم، از پس‌انداز گرفته تا سرمایه‌گذاری، تأثیر بگذارد. در کنار سیاست‌های کلان کنترل تورم، به نظر می‌رسد استان‌هایی که فشار بیشتری را تحمل می‌کنند به حمایت‌های ویژه‌تری نیاز دارند. تقویت تولید، ایجاد فرصت‌های شغلی جدید، بهبود زیرساخت‌های اقتصادی و تسهیل دسترسی تولیدکنندگان به بازارها از جمله اقداماتی است که می‌تواند بخشی از این فشار را کاهش دهد. تورم ۹۹.۶ درصدی گلستان فقط یک عدد در گزارش‌های آماری نیست؛ این رقم بازتاب واقعیتی است که بسیاری از خانواده‌ها در زندگی روزمره خود با آن مواجه هستند. هرچه فاصله میان درآمد و هزینه بیشتر شود، تأثیر آن بر معیشت مردم نیز ملموس‌تر خواهد شد.

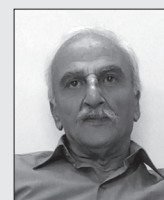
اختلاف نشان می‌دهد علاوه بر عوامل اقتصادی ملی، برخی شرایط و مشکلات محلی نیز در افزایش هزینه‌های زندگی در این استان نقش دارند. اقتصاد گلستان تا حد زیادی بر کشاورزی، کسب‌وکارهای کوچک و مشاغل استوار است که معمولاً درآمد آن‌ها با سرعت افزایش قیمت‌ها

افزایش هزینه‌های روزمره، از مواد غذایی گرفته تا خدمات مختلف، باعث شده بخشی از مردم برای مدیریت مخارج خود با دشواری بیشتری روبه‌رو شوند

رشد نمی‌کند. به همین دلیل، بسیاری از خانوارها بیش از گذشته کاهش قدرت خرید را احساس می‌کنند. افزایش هزینه‌های روزمره، از مواد غذایی گرفته تا خدمات مختلف، باعث شده بخشی از مردم برای مدیریت مخارج خود با دشواری بیشتری

«

حق انتخاب



کازم طلیمی

شود، اما ما شاهد ۶۰ تا ۸۰ درصد افزایش قیمت بودیم و در مواردی که دولت افزایش بیش‌تری تا حدود ۵۰ درصد پیش‌بینی کرده بود ۱۰۰ تا ۱۵۰ و گاهی ۲۰۰ درصد افزایش پیدا کرد که یک نمونه‌ی آشنایش بهای روغن است. اصل موضوع و منطق اولیه‌ی در پیش گرفتن چنین برنامه‌ای قابل پذیرش است. هر کالایی باید به قیمت تمام شده‌اش به دست مشتری برسد و از سوی دیگر فساد ارز چندنرخ‌ی نیز بر همه آشکار است و در تمام این سال‌ها دیدیم که چه کسانی از رانت ارز چند نرخ‌ی بیش‌ترین بهره را برده‌اند و یک‌شبه میلیارد میلیارد به جیب زدند، اما اصل مشکل این‌جاست که آیا در برابر قیمت تمام شده و واقعی کالاها، قیمت تمام شده‌ی نیروی کار هم واقعی حساب می‌شود؟ چرا وقتی قیمت مثلاً برق و بنزین را با کشورهای اروپایی مقایسه می‌کنند به همین مقایسه‌ی دربار‌ی دست‌مزد نامی پردازند و از آن غافل شده‌اند و در واقع چشم خود را بسته‌اند؟ از اصل مشکل که بگذریم، شاهدیم که همین برنامه‌ی نیم‌بند و نصف‌ونیمه که هریک از مقامات از صدر تا ذیل در بار‌ی محاسنش سخن‌رانی‌ها کرده‌اند، به درستی و همان‌طور که برنامه‌ریزی کرده‌اند، اجرا نمی‌شود. دولت برای هر نفر یک میلیون تومان ماهانه در نظر گرفته است که در قالب کالابریگ قابل استفاده است. حدود ۱۱ قلم کالا هم اعلام شده است تا مردم هر کدام را که مایل بودند با همین یک میلیون تومان در ماه بخرند و حتی قول داده‌اند که قیمت این اقلام را به نرخ شهریورماه ۲۰۰۴ به مردم برسانند که البته چنین نیست و تقریباً در همه‌ی موارد یازده‌گانه شاهد افزایش قیمت سرسام‌آوری هستیم. مثلاً این روزها با آن یک میلیون فقط دو شانه تخم‌مرغ می‌شود خرید! وقتی دولت در حرف و سخن این حداقل اختیار را به مردم داده است تا به اندازه‌ی ارزش پولی کالابریگ از هر کدام از اقلام یازده‌گانه را که مایل هستند بخرند، چرا تمام فروش‌گاه‌ها برای مردم محدودیت می‌تراشند که مثلاً بیش از یک بسته شکر نمی‌توانید بردارید یا

بیش‌تر از سه بطری کوچک روغن نمی‌توانید بخرید. مسلماً این محدودیت سرخود از سوی فروش‌گاه‌ها برقرار نشده است، بلکه دستوری‌ست که از بالا مثلاً وزارت بازرگانی یا جای دیگر صادر شده است. آیا واقعا شکر و روغن در سطح بازار کم است و آن را جیره‌بندی کرده‌اند؟ اگر چنین است چرا آشکارا آن را با مردم درمیان نمی‌گذارند؟ در واقع می‌شود گفت مردم حتماً برای خرید مایحتاج خود هم حق انتخاب ندارند. کی داشته‌اند که حالا ندارند؟ نمونه‌های عدم حق انتخاب را آشکارا و به‌عیان در بسیاری از موضوعات دیگر هم می‌بینیم. آیا مردم می‌توانند هر کسی را که مورد تأیید و اعتماد بخشی از جمعیت کشور است به ریاست جمهوری برگزینند؟ آیا مردم حق انتخاب نماینده‌ی واقعی خود را برای نماینده‌گی مجلس دارند؟ حتی در سطحی محلی و پایین‌تر آیا می‌توانند کسانی را که به کاربلدی و کارایی و توانایی‌هایشان اعتماد دارند به‌عنوان نماینده به شورای شهرشان بفرستند؟ یا حتماً باید مرجعی بالاتر که هیچ‌گاه در تمام این دوران نسبت به درستی روش و نوع انتخاب‌شان اجماعی نبوده است و اغلب انتخاب آنان مورد تردید و پرسش جمع زیادی از مردم کشور بوده است، کسانی را برگزینند تا مردم از میان برگزیده‌های دست‌چین شده‌ی آنان دست به انتخاب بزنند؟ نوعی انتخابات دودرجه‌ای؟ این از حق انتخاب مردم در برگزیدن نماینده‌های سیاسی آنان به مقامات دولتی. آیا موضوع به همین جا تمام شده است؟ آیا در این سال‌ها مردم از حداقل حقوق شخصی خود در انتخاب پوشش برخوردار بوده‌اند؟ و در سر این ماجرا در سال‌های اخیر چه غوغاها رفت؟ و باز در سطحی پایین‌تر آیا مردم حق انتخاب رنگ پوشش خود را داشته‌اند؟ از حق انتخاب بلندی و کوتاهی آستین و دامن و یقه دیگر بگذریم. همین داستان را در زمینه‌های دیگر نیز آشکارا می‌توان دید. در کتاب، موسیقی، سینما و... و... لابد بسیاری از مردم هنوز به‌یاد دارند که در دهه‌ی شصت در هر

ایست بازرسی اتوموبیل‌ها اولین چیزی که به دنبال می‌گشتند و ضبط می‌کردند، کاست‌های موسیقی بود که به دو دسته‌ی طاقوتی و انقلابی تقسیم کرده بودند و ما حق انتخاب شنیدن موسیقی دل‌خواه‌مان را نداشتیم. چه تعداد از خواننده‌گان آن دوره صدای‌شان ممنوع شده بود و در حسرت یک بار دیگر در میان جمع خوانان، زنده‌گی پرنج و ابارشان را به پایان رسانند؟ آیا کسی می‌داند در این چندساله چه تعداد کتاب کلا اجزای چاپ نیافتند؟ کتاب‌هایی که حاصل زحمات و عرق‌ریزان روحی نویسندگان آن طی هفته‌ها و ماه‌ها و بلکه سال‌ها بود و اینک در کشوی میز نویسنده خاک می‌خورد؟ کسی می‌داند چه تعداد کتاب که تصادفاً از دست ممیزی جان به‌سلامت دربرده، اما بعد از چاپ و قبل از توزیع خمیر شد؟ و چه تعداد کتاب حتماً بعد از گرفتن مجوز و چاپ و توزیع در کتاب‌فروشی‌ها، به یک‌باره جمع شد؟ آیا نمی‌شد کتاب هم مثل مطبوعات بعد از چاپ اگر شاکتی داشت، سرنوشتش در دادگستری و با رأی هیئت‌منصفه مشخص شود؟ همه‌ی اهل سینما و علاقه‌مندان این هنر می‌دانند که هالیوود بزرگ‌ترین مرکز فیلم‌سازی دنیاست. اگرچه می‌دانیم که در هالیوود هم مثل بسیاری دیگر از مراکز فیلم‌سازی، فیلم‌های مبتذل هم بسیار ساخته‌اند، اما در میان آنان تعداد قابل‌توجهی فیلم‌های تاریخی، سیاسی، درام و... و... هم می‌توان یافت که هر یک جزو شاه‌کارهای تاریخ سینماست و نه تنها به لحاظ هنر سینما بسیار ارزش‌مندند، بلکه به لحاظ طرح مسائل اجتماعی نیز حائز اهمیت هستند. چند سال است که کلا ورود آثار این بزرگ‌ترین مرکز تولید فیلم‌های سینمایی به کشور ممنوع شد و ما همه‌گی از دیدن آن بر پرده بزرگ سینما محروم هستیم؟ در واقع می‌توان گفت که موضوعی به نام حق انتخاب در این‌جا مفهومی ندارد و ما ناگزیر از انتخاب امور و شیوه‌هایی بودیم و هستیم که دیگران می‌پسندند.

«

به بلندای تاریخ ایران زمین

دکتر محمدرضا ناری ایبانه

گرگان یا هیرکانی؛ خان و مان دارند. دارمستتر باتوجه به توضیح ترجمه‌ی پهلوی آن را با رودی در هیرکانیا و گرگان یکی می‌داند در همان بند فرگرد نخست اشاره شده که اقوام وهرکانی (هیرکانی گرگانی) در سرزمین «خنتنه» سکونت دارند و یا اینکه وهرکان پایتخت خنتنه است، نیبرگ، وهرکانه را با استراباد امروزی برابر می‌داند و هر که *vehrka* در اوستا اسم مذکر است به معنی گرگ. وهرگانه در ساخت، صفت است به گمان بسیار از اسم یاد شده. در گزارش پهلوی گرگان، جرجان نیز عربی شده آن است. کائگا، ترکیب و هر کائو - شینته *Vohrband sayania*. نشیمن‌گاه هیرکانیانی و بارتولمه نیز این ترکیب را مسکن و جایگاه اقوام هیرکانی دانسته است که البته «کائگا» آن را پایتخت «خنتنه» دانسته است. افزون بر آن «بارتولمه»، باور دارد که «هیرکانیا» یک واژه سره‌ی آریایی است، اصل هیرکانیا از «وهرک یا ورک» اوستایی از ریشه *Varka* به معنی دزدی کردن، ربودن و دستبرد زدن است که با اضافه شدن پسوند اسم‌ساز به ریشه *Varka* به معنی گرگ به دست می‌آید. افزون بر آن واژه گرگان که در کتاب‌های زردشتی عصر ساسانی با نام «وهر کانا وهر کانه» از ورک *Varka* به معنی گرگ آمده است و این نتیجه تحول حرف‌ها و یا در نتیجه روان‌سازی تلفظ واکه‌ها در دوره ساسانی است در این دوره حرف *V* اوستایی تبدیل به واکه با حرف «گ» می‌شود این روند تحول و روان‌سازی واکه‌ها و حرف‌ها در واژگانی دیگر مانند ویشتاسپ که تبدیل به گشتاسپ و یا وینه تبدیل به گناه و یا ویر ختن تبدیل به گریختن می‌شود، از این رو طبیعی است که «وهرک اوستایی» تبدیل به «گرگ و وهرکان» تبدیل به گرگان بشود. نویسنده کتاب «فرهنگ پهلوی» هم باور دارد که «ورکانه» و یا «ورکان اوستایی» در متون پهلوی به صورت «اور ککان» و «گورکان» و «گولکان» معمول بود و در فارسی

امروز به صورت «گرگان» تغییر شکل و تکامل یافته است. بررسی دقیق‌تر این متن تاریخی نشان می‌دهد که نخستین فصل وندیداد مربوط است به مهاجرت آریاها از میهن اصلی شان آریاوچ و پیموند شانزده شهر یا استان خاوری ایران مانند سغد، مرو، بلخ، نسایه، هرات، کابل، هورغانج، گرگان، رنج، هلمند، ری، جخرم، گیلان، دیلم، پنجاب ورنگا؛ انگیزه این مهاجرت را بند چهارم از این فصل، پیش آمد دوره آخرین یخ بنان زمین می‌داند که به تدریج هوای خوب آریاوچ تبدیل به هوای سرد و یخ بنان شده چنانکه ده ماه در سال زمین از یخ و برف پوشیده شده بود و بیش از دو ماه سال هوا ملایم نبود. همچنین این فصل از وندیداد ما را متوجه باورهای دینی آن مردم و گردآورندگان تاریخ یاد شده می‌سازد که مربوط به زمان‌های بسیار پیش از زرتشت می‌شود. وندیداد دارای دانش ارزشمندی است که نشان می‌دهد در زمانی که اقوام دیگر جهان بصورت بدوی زندگی می‌کرده‌اند و برای به دست آوردن غذا و جای زندگی به یکدیگر یورش آورده و کشتارهای خونین انجام می‌شده است، چگونه نیاکان ما به دنبال قانون گذاری در بخش‌های گوناگون بهداشتی، درمانی، اجتماعی و... بوده‌اند. اهمیت این کتاب نه به لحاظ دینی بلکه به لحاظ تاریخ نگارش آن است. قدمت ماقبل تاریخی این کتاب، حکایت از تاریخ کهن ایران و ایالت تاریخی گرگان دارد. کهن‌ترین نسخه خطی «وندیداد» که در مرکز اسناد و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود، به سال ۹۷۶ یزدگردی برابر با ۱۰۳۶ هجری قمری در یزد نوشته شده است. بر پایه آگاهی کمیته ملی «حافظه جهانی ایران»، دستنویس خطی وندیداد به شماره ۱۱۲۳۳ وابسته به مجموعه دست‌نویس‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران در دفتر ثبت حافظه جهانی ایران به ثبت رسید. این دستنویس دارای

متن کامل وندیداد و متن کامل ویسپرد و بخش اصلی یسناسنت. حاشیه دستنویس نیز به زند نوشته شده است. هم‌اکنون دستنویس‌های بسیاری از اوستا در کتابخانه‌های گوناگون جهان نگهداری می‌شود. دستنویس وندیداد از آن رو که کاتب آن شناخته شده است، از دستبردهای زمان به‌دور مانده و از ارزش بسیاری برخوردار است. روشن بودن شناسنامه کتاب و این‌که از زمان نگارش تاکنون در خانواده‌ای از موبدان نگهداری شده است، نه تنها اصیل بودن دستنویس وندیداد را نشان می‌دهد بلکه بر ارزش آن می‌افزاید. این دستنویس به سه خط دین دبیره (وستایی)، پهلوی و فارسی نوشته شده است. طرح و بحث پیرامون جایگاه گرگان در تاریخ این مرزوبوم و بررسی اسناد و مدارک تاریخی و باستانی، نشان از نقش مهم استان گلستان در شکل‌گیری هویت اجتماعی ایران زمین داشته و دارد. غنای تاریخی این استان می‌تواند در مصاف با هویت‌سازی‌های کاذب فرهنگ‌های مهاجم، درونمایه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مورد نیاز برای توسعه همه‌جانبه را فراهم کند. متأسفانه غفلت مسئولان استانی از داشته‌های غیرقابل انکار تاریخی استان گلستان تاکنون موجب شده است که در چانه زنی‌های مدیریتی کلان کشور جایگاه هویتی و گفتمان اجتماعی و توسعه مادی و معنوی متناسب با آن رعایت نشود. شایسته این استان نیست که از نظر رتبه توسعه یافتگی در زمره آخرین استان‌های کشور باشد در حالی که رتبه غنای تاریخی آن در کشور کم‌نظیر است. رسالت مهم تاریخی و اجتماعی نخبگان و فرهیختگان استان است که با درک صحیح از موقعیت تاریخی خود نسبت به ساخت و ساز گفتمان اجتماعی معطوف به توسعه و گسترش آن در سطوح محلی، ملی و جهانی اقدام کنند.

پژوهشگر



فکر این بودم بنده ی برگزیده خلایق تنها می‌تواند این چنین رهسپار دیار باقی شود. وقتی به آرامگاه شهدا رسیدیم فرمانده نیرو هوایی با آرامش از نیروهای نظامی درخواست کردند از بین جمعیت خارج شوند و در چند کیلومتری از جمعیت قرار بگیرند، مراسم خاکسپاری تا ساعت ۱۱ صبح انجام شد. بالای سر جمعیت صدای پهلادی شنیده میشد. بین مردم زمزمه بود که بیت رهبری را زده اند فرمانده از مردم خواست محوطه را ترک کنند و به نیروهای نظامی دستور سریع ترک محل داده شد در حین رفتن صدایی مهیب شنیده شد دو راهی نداشتند که فرماندها بمباران شد مردم هراسان بودند شروع جنگ بود با مجتبی با شکوه و عظمت خداحافظی کردیم اگرچه عمر کوتاه ۳۳ ساله در دنیا داشت اما زندگی عمیق و پرمعنایی برای خودش ساخته بود، با مرور زندگی او از کودکی درک کردم که شهادت لیاقت می‌خواهد و مجتبی با زندگی کوتاه خود به درجه رفیع شهادت نائل شد. اکنون که روایتی کوتاه از داستان به شهادت رسیدن مجتبی کیانی را می‌نویسم ایران ۴۵ روز است که در جنگ مقاومت میکند و به خون شهیدان مظلوم ایران استوار ایستاده است با آرزوی پیروزی ایران.....

دختر عموی شهید

بود (عینک خلبانی ش را می‌گویم). بعد از دوره ۴ ساله ش از دانشگاه اما علی برای دوره های عالی خلبانی به اصفهان رفت و برای ما از اصفهان سوغاتی گز می‌آورد، مردم‌دار بود و خونگرم و با معرفت. مودب بود و کلامی شیرین داشت از مشخصه ش این بود سریع و تند تند صحبت میکرد. همیشه عجله داشت و میدیدیم برای زندگی کردن با شور و اشتیاق به جلو حرکت میکرد و در کنار تخصص سخت و حرفهای خود، زبان خواندن را رها نکرد و در کنار هنر را آموخته بود به زیبایی گیتار مینواخت و در جمعها با صدای موسیقی زیبا محفلی گرمتر را به فامیل هدیه میکرد. در جمع فامیل زودتر از نوه های دیگر ازدواج کرد و صاحب فرزند شد. در پنجم اسفندماه سال ۱۴۰۴ در بحبوحه ی جنگ و مذاکرات خبری در رسانه های مجازی و تلویزیون مخابره میشد یک فرزند بالگرد دقیقی پیش در شهر درجه از توابع مرکزی شهرستان خمینی شهر سقوط کرد. هر دو خلبان به شهادت رسیدند. فیلم را می دیدیم هلیکوپتری در زبانه های آتش میسوخ و نیروهای امدادگر در حال خاموش کردن در محل سانحه حضور داشتند. خبرنگاران با افراد حاضر صحبت میکردند و آنها گزارشی از آنچه دیده بودند ارائه دادند خلبان و کمک خلبان را دیدیم که تلاش میکردند هلیکوپتر را به سمتی هدایت کنند که جمعیتی نباشد بازارچه درجه شلوغ بود و اگر در آنجا سقوط میکرد جان دهها نفر به خطر میفتاد تلاش آنها نه برای نجات جان خود بلکه برای نجات هموطنانشان بود و توانستند در آخرین لحظات عمر خود نجات بخش جان سایرین باشند. نام خلبانان اعلام می شد اولین تصویر از شهید سرهنگ مجتبی کیانی که با لباس خلبانی که از ابتدا با عشق به وطن بر تن کرده بود در کنار دختر چهار ساله ش دست به دست میشد در صفحات خبری عشق مجتبی به پرواز و عشق پدر به دخترش را به تصویر میکشید. مجتبی اکنون استاد خلبان ارتش هوانیروز وطن پور اصفهان است و چندین شاگرد را برای پرواز آموزش میدهد، پدر یک دختر چهار ساله به نام رها و استاد زبان انگلیسی جهاد دانشگاهیست و نتهای پایانی زندگیش را بر فراز آسمانهای ایران زمین نواخت و در آخرین پروازش شجاعانه پر کشید و برای ایران دیگر به زمین بازنگشت پرهای پروازش به قدری گسترده بود که خاکستر غمش بر وجود همهی ما نشست، و مایه افتخار همگان شد. در هفتم اسفند ماه، ارتش هوانیروز وطن پور اصفهان در کنار شاگردان مجتبی و همزمانش مراسمی با شکوه و اقتدار برگزار کردند، جسم بیجان او در تابوتی با پرچم سه رنگ ایران پیچیده شده بود و کلاه پروازش به روی تابوتش و گلبرگهای رز قمری که پر پر شده اطراف تابوت ریخته شده و همزمانش با لباس خلبانی یکدیگر را به آغوش میکشیدند و بر پشت هم میزدند و بهم قوت قلب میدادند، مادرش با قلبی آکنده از نبودن آخرین فرزندش به خبرنگاران گفت افتخار میکنم که پسرم سرباز وطن بود. در شنبه نهم اسفندماه ساعت ۹ صبح مراسم خاکسپاری شهید مجتبی کیانی در شهرستان کنگاور، استان کرمانشاه برگزار شد، برای تشییع پیکرش خیابانها را بسته بودند و نیروهای ارتش با شیپور و آیین خاصی مجتبی را همراهی کردند. برای مجتبی جمعیتی عظیم آمده بود و من در



پرواز بیکرانه

روایتی از زندگی خلبان شهید ایران زمین
مجتبی کیانی

بهاره کیانی

در آبان ماه سال ۱۳۶۹ آخرین فرزند خانواده متولد شد. پدرش نام او را امیر گذاشت و مادرش میخواست که نام شناسنامه ش مجتبی باشد. مجتبی در فرهنگ لغت دهخدا به معنای برگزیده و پسندیده است. از دوران ابتدایی به یاد دارم با وجود سن کمش علاقه ی زیادی به کلاس زبان داشت و خودش با علاقه پیگیری یادگیری زبان انگلیسی بود، من هم با دیدن او شروع کردم به موسسه زبان رفتن، وقتی مهمان خانه ما می شدند یک ضبط کوچک داشتم که نوار کاست زبان را در آن می گذاشتم و همیشه این تکلیف زبان را برابمان انجام میداد ما بچه بودیم و او را نجات دهنده می دیدیم با اولین مرتبه که گوش میداد کلمات صحیح انگلیسی را روی برگه مینوشت. او کودکی باهوش بود و این برای همگی قابل فهم بود. در سال ۱۳۸۸ برای مصاحبه اش در ارتش آماده میشد وقتی خبر قبولی اش در رشته خلبانی هوانیروز ارتش را می داد خوشحال بود و پرواز رویایی بود که در سر داشت، آن هم پروازی برای وطن بر فراز وطن. هر بار که در جمع فامیل بودیم از برنامه های طاقت فرسا در دانشگاه امام علی برابمان صحبت میکرد و فیلمهای ضبط شده از رژه های باشکوه و با نظم و اقتدار را در ماینیور کامپیوتر به نمایش می گذاشت. با ذوق و شوق تعریف میکرد و آن سختیهای برایش طعم شیرینی داشت، از همان ابتدا هدفش مشخص بود، در فامیل همه او را با لقب مهربانش می شناختند، سرسخت بود و مسئولیت پذیر، این را میگویم چون میدیدم وقتی جمعه ها در جمع فامیل در طبیعت دور هم جمع بودیم به راحتی از کوه بالا میآمد و مسیر طولانی را با دوچرخه طی میکرد همیشه عینکی بر چشم داشت و این عینک مشخصه ی عشق او به پرواز

گره های فرش ترکمن در انتظار گشایش بازار

مضاعفی بر این قشر وارد کرده و برخی از آنان به دلیل مشکلات اقتصادی در آستانه خروج از پوشش بیمه‌ای قرار دارند. کارشناسان معتقدند تداوم رکود در صنعت فرش دستباف می‌تواند پیامدهای اجتماعی و اقتصادی گسترده‌ای به همراه داشته باشد. کاهش انگیزه جوانان برای ورود به این حرفه، افت ثبت‌نام در رشته‌های مرتبط هنرستانی و دانشگاهی و خروج تدریجی نیروهای ماهر از این صنعت از جمله نشانه‌هایی است که آینده فرش دستباف را با نگرانی‌هایی مواجه کرده است. بر اساس اعلام اداره امور فرش گلستان، برخی رشته‌های آموزشی مرتبط با قالیبافی در مراکز آموزشی استان به دلیل کمبود متقاضی به حد نصاب نرسیده و این موضوع زنگ خطری برای استمرار انتقال دانش و مهارت این هنر اصیل به نسل‌های آینده محسوب می‌شود. در کنار چالش‌ها، ظرفیت‌های قابل توجهی نیز برای احیای جایگاه فرش ترکمن وجود دارد. تنوع طرح و نقش، شهرت جهانی برخی نقوش ترکمنی، وجود شرکت‌های تعاونی فعال، مهارت بالای بافندگان و امکان توسعه صادرات به بازارهای هدف از جمله مزیت‌هایی است که می‌تواند زمینه‌ساز رونق دوباره این صنعت باشد. فعالان حوزه فرش معتقدند تسهیل دسترسی به تسهیلات کم‌بهره، حمایت از صادرات، برگزاری نمایشگاه‌های تخصصی، توسعه بازاریابی نوین و استفاده از ظرفیت تجارت الکترونیک می‌تواند بخشی از مشکلات فعلی را برطرف کند و زمینه بازگشت رونق به کارگاه‌های قالیبافی استان را فراهم آورد.



به گونه‌ای که بخشی از نیروی انسانی این حوزه از چرخه تولید خارج شده‌اند. صحنه با بیان اینکه سال گذشته بیش از ۳۵۰ میلیارد ریال تسهیلات برای ۳۲۰ نفر از قالیبافان استان اختصاص یافت، گفت: اگرچه این حمایت‌ها بخشی از نیاز فعالان این حوزه را پوشش داده اما با توجه به افزایش هزینه‌های تولید، نیاز به منابع مالی بیشتری برای تامین سرمایه در گردش و خرید مواد اولیه وجود دارد. وی یکی دیگر از چالش‌های مهم قالیبافان را افزایش هزینه‌های بیمه دانست و افزود: رشد حق بیمه قالیبافان فشار

تولیدکننده فرش دستباف کشور است. عبدالوهاب صحنه افزود: فرش ترکمن به عنوان شاخص‌ترین محصول این حوزه در گلستان، علاوه بر ارزش فرهنگی و هنری، ظرفیت بالایی برای ایجاد اشتغال و آرزواری دارد اما فعالان این بخش در سال‌های اخیر تحت تاثیر رکود بازار با مشکلات متعددی مواجه شده‌اند. وی ادامه داد: کاهش سفارش‌ها، افزایش قابل توجه قیمت مواد اولیه، محدودیت منابع مالی و تسهیلات و همچنین کاهش صادرات، شرایط دشواری را برای تولیدکنندگان و بافندگان ایجاد کرده

فرش ترکمن روایتگر هویت، فرهنگ و هنر مردمانی است که قرن‌ها نقش‌های اصیل زندگی خود را بر تار و پود قالی حک کرده‌اند و این دست‌بافته ارزشمند که از شناخته‌شده‌ترین نمادهای فرهنگی گلستان به شمار می‌رود، سال‌ها در بازارهای داخلی و خارجی مشتریان خاص خود را داشت و سهم قابل توجهی در معیشت هزاران خانوار به‌ویژه زنان روستایی و عشایری ایفا می‌کرد. به گزارش ایرنا، گلستان به واسطه سکونت اقوام مختلف به ویژه ترکمن‌ها، یکی از قطب‌های مهم تولید فرش دستباف کشور محسوب می‌شود. طرح‌های اصیل ترکمنی، رنگ‌های برگرفته از طبیعت و مهارت نسل به نسل بافندگان، فرش این منطقه را به محصولی متمایز تبدیل کرده که می‌تواند در کنار کشاورزی، گردشگری و صنایع دستی به یکی از پیشبرندهای اقتصاد محلی و صادرات غیرنفتی استان بدل شود. با این حال، صنعت فرش دستباف و به‌ویژه فرش ترکمن در سال‌های اخیر با چالش‌های متعددی از جمله افزایش هزینه‌های تولید، گرانی مواد اولیه، محدودیت تسهیلات، کاهش قدرت خرید مشتریان و افت صادرات روبه‌رو شده است که سبب شده بسیاری از بافندگان باسابقه فعالیت خود را محدود کرده و نسل جوان نیز رغبت کمتری برای ورود به این حرفه نشان دهد. رییس اداره امور فرش اداره کل صنعت، معدن و تجارت گلستان با اشاره به جایگاه فرش دستباف در اقتصاد و فرهنگ استان اظهار کرد: گلستان با برخورداری از هشت هزار بافنده فعال و ۱۶ هزار بافنده فصلی و نیمه‌فعال از استان‌های مهم

هر زبان دریچه ای به دنیای فرهنگ، تاریخ و هویت یک ملت است. هر چه شناخت ما از زبان مادری مان عمیق تر باشد، درک ما از فرهنگ خود و دیگر ملت ها گسترده تر خواهد شد. از خود بپرسیم: «چه اندازه به زبان پارسی مسلطم؟ چند جمله می توانم در مورد یک موضوع، به خوبی حرف بزنم؟» حالا در وضعیت بعد از جنگ با وجود مشکلات فوری مثل امنیت، اقتصاد، بازسازی و معیشت؛ فرهنگ چه فایده ای دارد؟ فرهنگ که فقط شعر و آداب و رسوم نیست. فرهنگ روی شیوه همکاری مردم، قانون پذیری، تحمل اختلاف نظر، روند بازسازی کشور، گفت و گو و از همه مهم تر «آموزش»، اثر می گذارد. حرف نامعقولی نیست اگر کسی بگوید: «در شرایط بحرانی، نان و امنیت از فرهنگ مهم ترند». اما همیشه که فرهنگ را مقابل نان قرار نمی دهیم. با همین نگاه و فکر و پرسش، بازآفرینی حکایت های گلستان سعدی را ادامه داده ایم. ما به جای اینکه بگوییم ای کاش آموزش و پرورش ما اینقدر کم سواد نبود؛ خودمان دست به کار شدیم و گلستان سعدی را ورق زدیم. به جای اینکه بگوییم ای کاش کانون های پرورش فکری کودکان و نوجوانان ما اینقدر بی کودک و نوجوان نبوده اند، از کانون خانواده آغاز کرده ایم.



آزاده حسینی



یادداشت دیر صفحه

التیام یافت. شاگرد از او پرسید که ایراد در کجای کارش پیدا بود؟ بصیر گفت گیاهی که آنرا کوبیدی و بر پا گذاشتی بر هر کس دوا نکند و بر روی برخی ناسازگار است و باید کمی از آن را آزموده و در صورت سازگاری، بر پوست نهاده. و در غیر این حالت باید با گیاهی دیگر ترکیب شود. شاگرد گفت: «ولی این را از من پنهان کردی!» بصیر گفت: «گمان کن که این را به تو می آموختم با درد غرورت چه می کردی؟»

بازآفرینی حکایت بیست و هفت باب اول درد دوا ناپذیر



مریم ابراهیمی

بصیر، طبیعی بود با بیش از درایت بسیار. در طبابت و شناخت امراض، همتا نداشت. شاگردی جوان پهلوی مشق طبابت میکرد. طبیب چراغ طب سنتی را برایش روشن کرد و گیاهان دارویی را به او نشان داد و می گفت که هرکدام دوی چه دردیست. طوری که هرگاه به ملاقات بیماری می رفتند، شاگرد شرح حال می کرد و دوا را می ساخت و به بیمار می داد. بصیر نیز از او رضایت داشت. روزها گذشت و شاگرد مصمم شد که به تنهایی طبابت کند. به گوش شاگرد رسید که الاغی مردی را لگد زده و درد پا دارد. شاگرد بر سر غرور، تمایلی بر مشورت با بصیر را نداشت و دست به کار شد و دوایش را درست کرد و به پایش پیچید. نوید داد که پایش به زودی بهبود می یابد ولی اینگونه پیش نرفت و بیمار رنگ پوستش سرخ و چشمانش بسته و از دهانش آتش بیرون می آمد. به ناچار بصیر را خبر کردند. اتفاقاً دوایش کارآمد بود و درد مرد



زهرا علوی نژاد

در شرایطی که خواستن هم هست گناه، باز هم تو را خواهانم
بند بند وجودم آوای خواستن را سر می دهد
و من، به لب رسیده جانم
نگاهت چه معجزه ای داشت که
حال من ز خویش هم گریزانم
چه جادویی در آن لبخند بود
که من شکستم حتی عهد و پیمانم
مست مستم ز این خواستن و
شرابی از آن غنچه سرخ خواهانم
من در پی خیال و احساس می دوم و
می دانم که این باز هم نیست پایانم
روح من دمیده شده در این پیوند
یا که هست دیوانگی نمی دانم
اما چه خوش می شد اگر می شد
که تو باشی پایانم

در تأثیر تربیت بازآفرینی حکایت چهارده باب هفتم گلستان سعدی پناه اشتباه



مینا کوه کن

هنگامی که برای افراد در دنیای پرشتاب امروزی مشکلات و بیماری ها به وجود می آید آنها سریعاً به دنبال راه حل های آسان برای حل مشکل و رفع بیماری خود هستند اما گاهی مسیرهای نادرستی را جایگزین مسیرهای درست می کنند. ماجرا از این قرار است که وقتی دچار بلا و گرفتاری می شویم به جای آنکه به متخصص و اهل فن مراجعه کنیم گاهی سراغ افرادی می رویم که هیچ تخصصی در آن حیطه مشکل ما ندارند. اینجاست که داستان ما آغاز می شود داستانی از جنس انتخاب های نادرست. با دانش آموزی پر تلاش و سخت کوش آشنا می شویم. دریا یکی از مهم ترین سال های زندگی خود را نفس می کشید. در آستانه هجده سالگی در رشته ریاضی تحصیل می کرد. مجبور بود شبانه روز درس بخواند تا در کنکور قبول شود. او در تمامی دروس نمرات بالایی داشت اما با گذر زمان، فشار درس ها و سنگینی مسئولیت ها و انتظارات اطرافیان رفته رفته او را از پا در آورد. او اخیراً دچار افسردگی شدیدی شده است طوری که علائم کوفتگی، انجماد چهره، بی حرکتی بدن، بی حالی نگاه، کند شدن گردش خون و تنفس، بی حس شدن عضلات و فعال نبودن ذهن در آن دیده می شود. شبانه روز مدام احساس خستگی می کند و اخیراً خواب او هم دچار اختلال شده و فعالیت هایی که قبلاً به آنها علاقه داشت از جمله درس خود و کتاب مطالعه کردن و نوشتن ... را کنار گذاشته و نسبت به آنها علائق خود را از دست داده است. دریا از این وضعیت روحی روانی که برایش پیش آمده بود خسته شده بود و تصمیم گرفت با دوست خود حرف بزند و مشورت بگیرد. دوستش که از این وضعیت با خبر می شود به او می گوید پیش خانمی برود که با استفاده از انرژی های درونی و متافیزیک می تواند درمانش کند آن



بود. پس دستمزد آن یکی از هم زنبور ها باید کمتر باشد. زنبور ملکه گفت: «پس همه شما به یک اندازه دستمزد دریافت خواهی کرد. اما آن یکی زنبور کمتر از همه شماها دستمزد خواهد گرفت». یکی از آن زنبورها گفت: «این بار که همه ما خیلی کار کرده ایم امکان ندارد که یکی از ماها آنقدر کم کار کرده باشد. شاید اشتباه می کند پس اینبار را به او هم به اندازه ما دستمزد بدهید!» زنبورملکه گفت: «حالا که تو اینجور می گویی باشد این یکبار را می بخشم». یکی از زنبورهای کارگر که زنبور ملکه گفت: «مگر شما زنبور کم کار کرده است؛ به زنبور ملکه گفت: «مگر شما زنبور ملکه نیستید؟ مگر ماها نباید همیشه از شما متشکر باشیم و کار کنیم تا به اندازه کافی دستمزد دریافت کنیم؟» زنبور ملکه گفت: «بله، اما چه ربطی به موضوع حرف ما دارد؟» آن زنبور که دیده بود که زنبور کارگر کم کار کرده است، گفت: «نبايد او را ببخشید او لیاقت ندارد که شما او را ببخشید او خیلی کم کار کرده است!» آن یک از زنبور که پشت آن زنبور بود، گفت: «آن زنبور راست می گوید شما آنقدر بزرگ و بخشنده هستید که او را ببخشید. وقتی که او فهمید که با این که زحمت کشیده است شما می خواهید به او کمتر دستمزد بدهید اما شما بزرگواری کنید و او را ببخشید». زنبور ملکه گفت: «درست است که تو به من راست گفتی که آن زنبور کمتر کار کرده است اما من وقتی واقعیت را نمی دانستم آن زنبور را بخشیدم و می خواستم به او هم، اندازه شما دستمزد بدهم اما دروغ آن زنبور بهتر بود که گفت شاید هم اندازه شما کار کرده باشد.

را بست. نسیم برگ پیر را به نرمی در آغوش کشید و بر روی خاک گذاشت و به برگ پیر گفت: «آن دنیا همین جاست دوست من روی خاک سرد و سیاه ای کاش به حرف گنجشک نادان گوش نمی کردی و خودت را اینگونه به خاک نمی کشاندی!» و بعد نیم نگاهی به برگ پیر کرد و هو هو کنان خودش را به بالای شاخه کشاند. برگ پیر چشم های نیم بسته و بی جانش را درهم فشرد و پشیمان از اینکه چرا به حرف گنجشک نادان گوش داد. حالا باید نگران له شدن توسط کفش های بی روح و سردی باشد که زندگی یک برگ اهمیتی برایشان ندارد. چشم های نیمه جان برگ پیر هر لحظه سنگین تر میشد و پشیمانی در چهره اش بیشتر نمایان میشد. همانجا نفس آخرش را با آهی سرد و سرشار از درد بیرون داد و برای همیشه توسط کفشی لگد مال شد. نسیم که از آن بالا شاهد همه چیز بود با بغض و چشمانی سرخ این خبر ناگوار را به گوش آسمان رساند و ابرها چه زیبا برایش باریدند. آنقدر به باریدن و گریستن ادامه دادند تا جسم فرسوده برگ پیر به درون خاک فرو رفت.

خانم با جملات قصار و قوی با او صحبت می کند و قول می دهد در مدت کوتاهی او را از شر این مشکل روحی و روانی خلاص کند تا دوباره اشتیاق پیدا کند و درس های خود را بخواند. در این دوره درمان آن خانم از دخترک خواست تا مشکلات خود را نادیده بگیرد و فقط مثبت اندیشی کند. بدون آنکه ریشه مشکل و بیماری خود را پیدا کند و حل کند. آن خانم ورد و دعا به کار می گرفت تا بتواند حال دخترک را خوب کند اما بعد از چندی که گذشت دریا متوجه شد که حالش روز به روز بدتر می شود و احساس می کند نسبت به قبلا بیشتر منزوی شده است و صرفا پول خود را هدر داده است. او فهمید که آن خانم کلاهبرداری بیش نیست و هیچ تخصصی در روانشناسی و روانکاو ندارد. دریا با شرمندگی و تجربه ای نادرست متوجه شد که باید به روانشناس که تخصص در این حیطه دارد مراجعه کند تا بتواند بیماری روحی خود را برطرف کند. درست است که او در مسیر اشتباهی رفت و تجربه ای تلخ بدست آورد؛ اما بعد با همان تجربه در مسیر درست و واقعی قرار گرفت تا بتواند خود را درمان کند.

گلستان سعدی باب هفتم باز آفرینی حکایت چهارده امیدواری



نرگس کوهکن

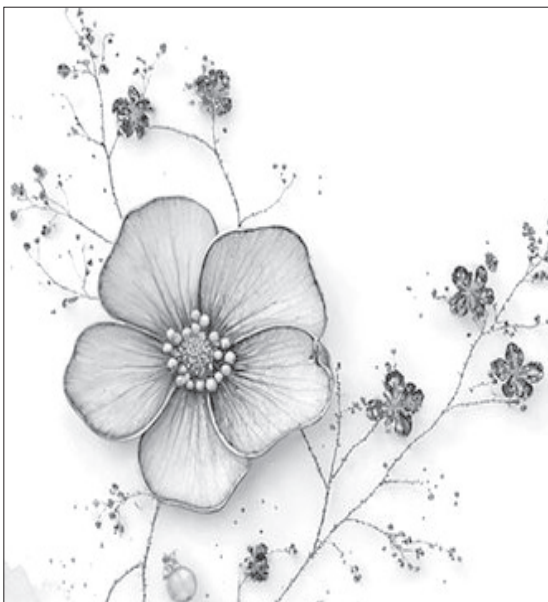
پاییز قدم زنان، دامن کشان، آهسته و آرام فرا رسید و پا قدمش را چه رنگارنگ بر طبیعت خجسته گفت. قلم هزار رنگش را روی درختان پاشید و رنگ های گوناگون بر درختان چیره شد. در آن میان نسیم با عجله سرآمد و با پیچ و تاب از لابه لای شاخه و برگ درختان عبور کرد و محکم به برگ پیری برخورد کرد. کمی که گذشت صدای خش خش خوفناک برگ پیری به گوش رسید: «ای نسیم عجول! چه میکنی؟ مگر نمی بینی که به بند مویی وصلم؟» نسیم از راه ایستاد و گفت: «ای برگ پیر مرا ببخش نغمه عاشقانه ای دارم که باید هرچه سریع تر به دست معشوقه اش برسانم، در راه برگشت بیشتر مراقبم دوست من!» برگ پیر با دو دست محکم تر خودش را به شاخه چسباند تا مبادا بر روی زمین بی افتد، در آن لحظه که خورشید مثل تپله ی سرخی در آسمان به افق می رفت، گنجشکی سراسیمه روی شاخه نشست و چشمش به برگ پیر افتاد و گفت: «ای برگ پیر تو دیگر عمرت را کرده ای چرا خودت را اینگونه زنج می دهی! تا کی می خواهی با هر نسیمی که به وزش در می آید محکم تر خودت را به شاخه بچسبانی و دلت هراسان باشد؟! شاخه را رها کن و زندگی اندوه بارت را به پایان برسان شاید در آن دنیا سرخوشی بیشتری نصیب شود!» برگ بیچاره با حرف های گنجشک به فکر فرو رفت و نسیم از راهش بازگشت و خودش را از لابه لای درختان راست قامت با پیچ و تاب بازی داد و آواز سرخوشی اش را سرود. برگ پیر بیچاره با وزیدن نسیم دوباره تکانی خورد و ابروهایش مثل ابرهای تیره درهم رفت. نسیم پوزخندی زد و دستی بر سرش کشید. ببخشید دوست من فقط خیلی خوشحالم! اما وقتی با چهره غم زده برگ پیر روبه رو شد حرفش را پس گرفت و گفت: «دوست من تو چرا ناراحتی؟!» برگ پیر با چهره آندوهبارش آهسته و خوفناک گفت: «من دیگر آفتاب لب بوم هستم و توان ادامه دادن این زندگی را ندارم. گنجشک حرف درستی به من زد. دیگر من عمرم را کرده ام باید زندگی را رها کنم و دارفانی را وداع گویم». نسیم با تعجب گفت: «تنها ناامیدان هستند که با زندگی وداع می کنند و گرنه در اوج سختی، امید داشتن زندگی را زیباتر می کند و به تو توان ادامه دادن می دهد. این سپیده صبحگاهی، درخشش شبنم روی شاخه ها، طلوع نور و غروب سرخ، رنگ های دردم پاشیده پاییز این همه زیبایی برای تماشای دوباره هر روز زندگی کافی نیست؟ دوست من امیدت را از دست نده!» گنجشک در همان لحظه جیک جیک کنان خودش را نزدیک تر آورد و گفت: «تاکی با ترس افتادن از درخت زندگی کنی؟ بگذار خودش را رها کند و به زندگی سرشار از آندوهش خاتمه دهد». نسیم تا خواست چیزی بگوید. برگ پیر ناله کنان گفت: «تصمیمم را گرفتم» و دست های خسته اش را از شاخه جدا کرد و چشم هایش

باب اول گلستان سعدی باز آفرینی حکایت یکم زنبور و حقیقت



ستاره گودزی

روزی روزگاری در جنگل سرسبز و زیبایی روی شاخه تنومند درختی زیبا، کندوی عسل زرد و دلنشینی بود که درون آن کندو، زنبورهای زیادی زندگی می کردند. همه زنبورها، زنبور کارگر بودند. اما یک زنبور ملکه بود که تمامی آن زنبورهای کارگر را اداره می کرد. زنبورهای کارگر همیشه در فصل بهار از گل ها شهدکشی می کنند و در عوض کار کردن و شهد کشی در فصل بهار به عنوان دستمزد می توانند به هر اندازه ای که کار کرده اند نسبت به کار کردنشان دستمزد دریافت کنند. که دستمزد آن ها عسل است. آن ها تمام فصل بهار را کار می کردند و در پایان فصل بهار می توانستند دستمزدشان را دریافت کنند. این قانون را زنبور ملکه برای تمامی زنبورها گذاشته بود و همه زنبورها باید این قانون را می دانستند و اجرا می کردند. بعد از به پایان رسیدن فصل بهار همه زنبورهای کارگر برای دریافت دستمزد خود آماده شدند. زنبور ملکه از همه زنبورهای کارگر پرسید: «هرکدام از شماها چند روز کار کرده اید؟» همه زنبورهای کارگر کل فصل بهار را کار کرده بودند تا به مقدار زیادی عسل دریافت کنند. اما یکی از آن زنبورها حدودا بیست روز از فصل بهار را کار کرده



وینترین؛ جایی برای نمایش!



سیده فاطیما عقیلی

پ.ن:
مدرسه جایی ست که استعدادهای نمایشی زودتر از استعدادهای عمیق دیده می شوند.
به تازگی در انتهای مسیر خیابان اصلی شهر، یک مکان پر زرق و برق راه انداخته بودند. نه مغازه بود! نه موزه! البته به واسطه آن وینترین پرهایهوش معروف شده. وینترینی که هر روزه در آن مردمان زیادی به تماشای موفقیت های پوشالی کسانی می آمدند که هیچ از استعداد و اندیشه ای نو نمی دانستند! آن افراد گاهی دستپاچه بودند، گاهی هیجان زده و گاهی هم با لبخندهای کاملاً تمرینی! هرچه بود حداقل من می دانستم که همه آن حرکات از سر «شان دادن استعدادهایی بود که وجود نداشت! شبها، وقتی در تاریکی شب، آن مکان ناگهان روشن می شد و نوری را بر افراد درون وینترین می تاباند، مردم سریعاً گوشی های موبایل خود را در می آوردند و شروع به عکاسی می کردند! خودشان هم نمی دانستند برای چه! اصلاً مقصودشان از این حرکت چه بود؟ البته ناگفته نماند، من هم صاحب کتابخانه ای کوچک بودم! جایی که نه نوری برای خودنمایی داشت. نه وینترینی برای نمایش! قفسه هایی که تا سقف امتداد داشتند و کتاب هایی از دست آن وینترین شلوغ داشتند خاک می خوردند. درست است! کسی دیگر به سراغ من نمی آمد. اما مغازه من همواره روشن بود. جالب است! افرادی که به آن وینترین می آمدند هر کدامشان یک حس و حال داشتند اما وجه اشتراک آنها این بود: زیاد نمی ماندند! وقتی چراغ ها خاموش می شد و شیشه خالی می ماند، نام آنها هم زود از خاطر می رفت. ... عجیب است! امشب وینترین روشن نشده! مردم با هیجان پشت وینترین ایستاده اند اما گله دارند از نور وینترینی که به نفسشان بند بود. گویی، تاریکی خیابان را بلعیده باشد! بله! وینترینی برای نور ساخته شده بود نه برای شبی به آن تاریکی! کتابفروشی اما مدت ها بود که نور را درون خود می پروراند. مردم پراکنده شدند! در آن ظلمت شب تنها نور وجود داشت آن هم کتابفروشی من بود. ناخودآگاه چند شخص به سوی کتابفروشی کوچک من قدم بر می دارند. و وینترین جایی بود برای نمایش! اما نور واقعی، همیشه آنجاست که کمتر دیده می شود.

صادرات سیب زمینی نسخه موفق برای حمایت از کشاورزان

میان‌ه صادر شده که سهم قزاقستان با ۱۱۰ محموله بیش از سایر مقاصد بوده است. حیدرعلی رستمی افزود: در حال حاضر هر کیلوگرم سیب زمینی درجه یک تولیدی گلستان با قیمت حدود ۲۵۰ هزار ریال از کشاورزان خریداری می‌شود و تلاش شده روند صدور گواهی‌های قرنطینه‌ای و انجام صادرات با حداقل زمان ممکن انجام شود. به گفته وی صدور گواهی قرنطینه برای صادرات سیب زمینی بسته به کشور مقصد بین یک تا سه روز زمان می‌برد و جهاد کشاورزی گلستان در تلاش است موانع پیش روی تجار و تولیدکنندگان را کاهش دهد. بر اساس اعلام مسئولان بخش قرنطینه نباتی، فرآیند صادرات شامل ثبت درخواست در سامانه جهاد کشاورزی، نمونه برداری از محصول، انجام آزمایش‌های تخصصی و در نهایت صدور گواهی سلامت گیاهی و گواهی مبدا است. امسال پس از صدور مجوزهای لازم، صادرات هفتگی سه هزار تن سیب زمینی از گلستان برنامه‌ریزی و اجرایی شده و سقف پیش‌بینی شده برای صادرات این محصول در فصل جاری ۱۰ هزار تن است که اولویت آن نیز به تجار بومی اختصاص دارد. براساس آمار جهاد کشاورزی گلستان، امسال پنج هزار و ۳۳۲ هکتار از اراضی استان به کشت سیب زمینی اختصاص یافته و پیش‌بینی می‌شود بیش از ۱۵۵ هزار تن محصول از این سطح برداشت شود که بخش عمده آن در شهرستان گرگان تولید می‌شود و نقش مهمی در اقتصاد کشاورزی استان دارد.



ارمنستان و عمان ارسال شده است. حجت‌اله صالح‌المومنین افزود: هم‌اکنون محصول تولیدی حدود ۱۰۰ هکتار از مزارع استان در نوبت دریافت گواهی سلامت و صادرات به مقصد قزاقستان قرار دارد و مراحل اداری آن در حال انجام است. معاون توسعه بازرگانی جهاد کشاورزی گلستان نیز صادرات را عامل اصلی جلوگیری از افت قیمت سیب زمینی در فصل برداشت دانست و گفت: تاکنون ۲ هزار و ۱۶۶ تن سیب زمینی تازه استان در قالب ۱۲۸ محموله به کشورهای آسیای

شده و افزود: استمرار صادرات می‌تواند از سوءاستفاده دلالان جلوگیری کرده و ثبات بیشتری در بازار این محصول ایجاد کند. در همین حال، رئیس نمایندگی شرکت توسعه کشت دانه‌های روغنی گلستان و مسئول تنها کلینیک گیاه‌پزشکی قرنطینه نباتی درجه یک استان از رشد صادرات سیب زمینی خبر داد و گفت: از دوم خرداد تاکنون برای بیش از ۲ هزار و ۱۰۰ تن سیب زمینی تولیدی گلستان گواهی قرنطینه صادر شده و این محصول به کشورهای قزاقستان، ترکمنستان، افغانستان،

و اگر صادرات انجام نمی‌شد، احتمال افت شدید قیمت و زیان کشاورزان وجود داشت. رئیس انجمن سیب زمینی کاران گلستان نیز با اشاره به تاثیر مستقیم صادرات بر بازار این محصول گفت: پیش از آغاز صادرات، سیب زمینی درجه یک در میدان گرگان با قیمت ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار ریال معامله می‌شد اما با باز شدن مسیر صادرات و ورود صنایع فرآوری به بازار، قیمت‌ها به شکل محسوسی افزایش یافت. رمضان مقصودلو خواستار تداوم صادرات و تسهیل فرآیندهای اداری

همزمان با آغاز برداشت سیب زمینی در گلستان، نگرانی کشاورزان از افت قیمت این محصول بار دیگر در حال شکل‌گیری بود اما صدور به موقع مجوز صادرات از سوی دولت چهاردهم و آغاز خروج محصول به بازارهای هدف خارجی، نه تنها مانع کاهش قیمت شد بلکه زمینه افزایش نرخ خرید و ایجاد آرامش در بازار این محصول راهبردی را فراهم کرد. به گزارش ایرنا، گلستان به عنوان یکی از قطب‌های تولید سیب زمینی کشور، هر ساله در فصل برداشت با چالش عرضه گسترده محصول و کاهش قیمت در بازار داخلی مواجه می‌شود که این وضعیت در سال‌های گذشته موجب زیان تولیدکنندگان و افزایش سود واسطه‌ها شده بود. امسال شرایط متفاوتی رقم خورد و با برنامه‌ریزی برای صادرات محصول همزمان با آغاز برداشت، بخشی از تولید استان راهی بازارهای کشورهای همسایه و آسیای میانه شد و همین موضوع به حفظ تعادل بازار و حمایت از کشاورزان کمک کرد. یکی از سیب زمینی‌کاران پیشرو گلستان در این باره گفت: صدور مجوز صادرات در فصل برداشت، فعالان این حوزه را از زیان نجات داد و برخلاف سال‌های گذشته اجازه نداد دسترنج کشاورزان نصیب دلالان شود. میلاد احمایی افزود: امسال در ۷۰ هکتار از اراضی خود سیب زمینی کشت کرده و محصول تولیدی را با قیمت بین ۲۴۰ تا ۲۵۰ هزار ریال به تجار صادرکننده فروخته است. وی ادامه داد: هزینه تولید سیب زمینی صادراتی در هر هکتار حدود پنج میلیارد ریال بوده

طرح سالم‌سازی دریا اجرا می‌شود

اجرا می‌شود. هدف این طرح، افزایش ایمنی گردشگران، ساماندهی مناطق مجاز شنا، جلوگیری از ورود افراد به نقاط خطرناک و کاهش حوادث غرق‌شدگی است. در قالب این طرح، ناجیان غریق، تیم‌های امدادی هلال‌احمر، نیروهای انتظامی و دستگاه‌های خدماتی در نوار ساحلی مستقر می‌شوند و محدوده‌های شنا مجاز و غیرمجاز مشخص و کنترل می‌شود. همچنین پایگاه‌های امداد و نجات ساحلی برای واکنش سریع به حوادث احتمالی فعال هستند. بررسی عملکرد طرح در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که با وجود اجرای سالانه آن، همچنان بخش قابل توجهی از حوادث در خارج از محدوده‌های مجاز شنا رخ می‌دهد. در تابستان ۱۴۰۴ و همزمان با اجرای طرح در سواحل شمالی کشور، آمارهای رسمی در استان مازندران که دارای بیشتر میزان خط ساحلی در شمال کشور و بیشترین میزان مسافر است، نشان داد که از ابتدای خرداد تا پایان شهریور، ۴۷ نفر بر اثر غرق‌شدگی جان خود را از دست دادند. این رقم نسبت به مدت مشابه سال قبل ۶۲ درصد افزایش داشته است. بر اساس همین گزارش‌ها، حدود ۸۵ درصد جان‌باختگان، گردشگران و مسافران غیربومی بوده‌اند که عمدتاً در نقاط ممنوعه یا خارج از طرح اقدام به شنا کرده‌اند. در کنار این موارد، صدها نفر نیز توسط ناجیان غریق و نیروهای امدادی از خطر غرق‌شدگی نجات یافته‌اند. اما مسئولان حوزه امداد و نجات تأکید دارند که همچنان مهم‌ترین عامل بروز حوادث، بی‌توجهی به هشدارها و ورود به مناطق شنا ممنوع است.



و ۳ پایگاه در گلستان مستقر خواهد شد. وی همچنین از صدور دستورالعمل‌های لازم برای تقویت تجهیزات و امکانات امدادی در استان‌ها خبر داد و گفت: میزان نهایی نیروهای به کارگیری شده در طرح تابستانه هنوز قطعی نشده، اما سازمان جوانان و داوطلبان نیز در این مأموریت به هلال‌احمر کمک خواهند کرد. طرح سالم‌سازی دریا مجموعه‌ای از اقدامات مدیریتی، امدادی و نظارتی است که هر سال در فصل تابستان در سواحل شمال کشور

نیز منوط به تصمیم وزارت کشور است، اما پایگاه‌های ثابت هلال‌احمر به ارائه خدمات امدادی ادامه خواهند داد. وی با اشاره به ظرفیت امدادی کشور در فصل تابستان گفت: در حال حاضر حدود ۶۵۰ پایگاه هلال‌احمر در کشور فعال است و در فصل تابستان ۱۴۳ پایگاه امداد و نجات ثابت و موقت نیز به این ظرفیت افزوده می‌شود که از این تعداد ۲۵ پایگاه ویژه سواحل شمالی است. خالدی ادامه داد: از این ۲۵ پایگاه، ۱۳ پایگاه در مازندران، ۹ پایگاه در گیلان

سرخنگوی جمعیت هلال‌احمر جمهوری اسلامی ایران از اجرای طرح سالم‌سازی دریا در نوار ساحلی شمال کشور خبر داد و گفت: این طرح همچون سال‌های گذشته در تمامی سواحل شمالی از اول تیرماه اجرا می‌شود. به گزارش روابط عمومی، مجتبی خالدی اظهار کرد: طرح سالم‌سازی دریا در سال جاری نیز اجرا می‌شود، اما با توجه به شرایط کشور و ملاحظات جغرافیایی، آغاز آن با چند روز تأخیر همراه خواهد بود. وی افزود: بر اساس برنامه‌ریزی انجام‌شده، این طرح از اول تیرماه تا سوم مهرماه ۱۴۰۵ در سواحل شمالی کشور اجرا می‌شود و تمامی تیم‌های امدادی، نیروهای هلال‌احمر و غریق‌نجات در امتداد نوار ساحلی مستقر خواهند شد. سرخنگوی هلال‌احمر با اشاره به هماهنگی‌های بین‌بخشی برای اجرای این طرح تصریح کرد: هماهنگی‌های لازم با استان‌ها انجام شده و اجرای طرح بر اساس نیاز و شرایط هر استان تنظیم و برنامه‌ریزی می‌شود. همچنین امسال به دلیل شرایط خاص، آغاز طرح با حدود دو هفته تأخیر انجام خواهد شد. خالدی ادامه داد: تصمیم‌گیری درباره کاهش یا تداوم طرح نیز در ستادهای استانی و با هماهنگی وزارت کشور انجام می‌شود. وی درباره پوشش جغرافیایی طرح گفت: امسال طرح سالم‌سازی در سواحل سه استان شمالی شامل مازندران، گیلان و گلستان و در امتداد حدود ۹۰۰ کیلومتر نوار ساحلی اجرا خواهد شد. سرخنگوی جمعیت هلال‌احمر افزود: اجرای طرح سالم‌سازی در سواحل جنوبی کشور